

تعلیقه‌ای بر نظریه روش‌شناسی بنیادین؛ تبیین استاد پارسانیا از فرایند تکوین نظریه‌های علمی

ebrahimipoor14@yahoo.com

قاسم ابراهیمی پور / استادیار گروه جامعه‌شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۶ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۰

چکیده

روش‌شناسی بنیادین، نظریه‌ای است که از سوی استاد پارسانیا مطرح شده و به تبیین فرایند تکوین نظریه‌های علمی می‌پردازد. نسبت این نظریه با مؤلفه‌های پنج‌گانه، عمق، درجه، سطح، آماج و عامل مسلط در تعیین اجتماعی معرفت و نیز نسبت مبانی معرفتی با مبادی غیرمعرفتی در این نظریه، مسئله اصلی این پژوهش است که با روش تحلیل اسنادی مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که روش‌شناسی بنیادین، همه انواع معرفت را تحت تأثیر جامعه نمی‌داند و به معرفت‌های فرافرهنگی نیز معتقد است. این نظریه، برای عوامل معرفتی، نقش علی در محتوای معرفت قائل است اما برای عوامل غیرمعرفتی، در فرهنگ‌های سکولار و دنیوی، نقش علی و در فرهنگ‌های وحیانی و عقلانی، نقش اعدادی معتقد است. نسبت میان علم و جامعه نیز این نظریه، به ظرفیت‌های راهبردی برخی علوم در تغییر شرایط اجتماعی، به نفع رشد و شکوفایی علوم قائل است. به عنوان نمونه علم فقه، در سه عرصه سیاسی، قضایی و اقتصادی، منابع نادر اجتماعی، قدرت، ثروت و منزلت را حتی در شرایطی که عوامل غیرمعرفتی مناسبی برای رشد علم وجود ندارد، به ارمغان می‌آورد و زمینه رشد و یا حداقل حفظ علم را به عهده می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، جامعه‌شناسی معرفت، تکوین نظریه، تعیین اجتماعی معرفت.

علم شناسی یا مطالعات درجهٔ دوم علم، همواره با رویکردهای گوناگونی مورد توجه اندیشمندان بوده است. فیلسوفان علم نسبت نظریه‌های علمی، با مبانی معرفتی یا اصول موضوعه آنها بررسی می‌کنند. جامعه‌شناسان معرفت، شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تکوین نظریه‌های علمی را مطالعه می‌کنند. روان‌شناسان علم، ویژگی‌های روان‌شناختی و شخصیت دانشمندان و تأثیر آن بر علم را بررسی می‌کنند و مورخان، تحولات علوم را در طول تاریخ واکاوی می‌نمایند. رویکردهای مذکور در فهم عمیق نظریه‌های علمی کارگشا هستند؛ چرا که فهم دقیق یک نظریه و تفاوت آن با سایر نظریه‌ها، هنگامی میسر است که تأثیر مبانی معرفتی، شرایط اجتماعی و ویژگی‌های شخصی دانشمندان، در تکوین نظریه مطالعه و فهم شود. روشن است که چنین فهم عمیقی، زمینه‌ساز نقد نظریه‌های موجود و تولید نظریه‌های جدید خواهد بود. اما فقدان یک الگوی نظری جامع، که همهٔ زمینه‌های معرفتی و غیرمعرفتی شکل‌گیری نظریه‌های علمی را با هم و مبتنی بر فلسفه اسلامی در بر داشته باشد، مانع از انجام مطالعات و تحقیقات مطلوب بود. این خلأ تئوریک، مسئله‌ای بود که جناب استاد پارسانیا در کلاس‌های درس به تبیین آن پرداخته، سرانجام آن را تحت عنوان نسبت نظریه و فرهنگ، تدوین و منتشر نمودند. مقاله مذکور، با عنوان «نظریه و فرهنگ» در مجموعه مقالات بومی‌سازی جامعه‌شناسی (۱۳۹۲)، و همچنین با عنوان «نظریه و فرهنگ؛ روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی»، در فصلنامه راهبرد فرهنگ (۱۳۹۲)، و سرانجام در چاپ دوم کتاب «روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی» منتشر شد. بحث از پیشینه این نظریه و نسبت آن با سایر نظریه‌های علم‌شناسی از یک سو، و نسبت مبانی معرفتی و مبادی غیرمعرفتی از سوی دیگر، که همواره مورد پرسش دانشجویان رشته‌های مختلف بوده است، مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر است. از این رو، در این نوشتار برآنیم تا به این سؤالات پاسخ دهیم که در نظریهٔ روش‌شناسی بنیادین، چه نسبتی میان مبانی معرفتی و مبادی غیر معرفتی، برقرار است؟ به عبارت دیگر، علاوه بر تأثیر این دو دسته مبانی در شکل‌گیری «مسئله» و «نظریه»، آیا رابطه‌ای میان مبانی معرفتی و غیرمعرفتی وجود دارد؟ دیگر اینکه، مفاهیم به کار رفته در نظریهٔ روش‌شناسی بنیادین، ناظر به کدام حوزهٔ معرفتی است؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی، با نظریه‌های رقیب دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها را با روش تحلیل اسنادی جست و جو می‌کنیم.

پیشینهٔ پژوهش

پس از انتشار مقالهٔ «نظریه و فرهنگ» توسط استاد پارسانیا، کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات فراوانی، با عنوان روش‌شناسی بنیادین به جامعه علمی عرضه شده است. بسیاری از این آثار، «روش‌شناسی بنیادین» را به عنوان چارچوب نظری در پژوهش خود به کار گرفته و تحقیق خود را بر اساس آن سامان داده‌اند. رسالهٔ سطح چهار نگارنده (۱۳۹۴)، با عنوان «نقد و بررسی نظریه نقد عقل عربی» در حوزه علمیه قم؛ رسالهٔ دکتری سلطانی (۱۳۹۷)،

با عنوان «بازخوانی انتقادی بازتاب مفهوم مدرن زمان در علم اجتماعی ویر از منظر حکمت متعالیه» در دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام؛ کتاب *روش‌شناسی تفسیر اجتماعی‌المیزان* نوشته دکتر گلستانی (۱۳۹۸) از آن جمله است. در عرصه مقالات نیز می‌توان به *ابراهیمی‌پور* (۱۳۹۰)، «روش‌شناسی اندیشه اجتماعی دورکیم، وینچ و علامه طباطبایی»؛ *گلستانی* (۱۳۹۳)، «روش‌شناسی اندیشه اجتماعی علامه طباطبائی»؛ *عرب‌زاده و کرم‌اللهی* (۱۳۹۶)، «روش‌شناسی بنیادین نظریه خرده‌فرهنگ‌های جوانان ریچارد هدیج»؛ *حسینی* (۱۳۹۷)، «روش‌شناسی بنیادین نظریه فرهنگی پیتروال‌برگر»؛ *دکتر اسکندری* (۱۳۹۷)، «روش‌شناسی بنیادین و بررسی انتقادی اندیشه‌های بودریار» و *قائمی‌نیک* (۱۳۹۷)، «تکوین علم مدنی فارابی از منظر روش‌شناسی بنیادین» اشاره کرد. لازم به یادآوری است، آثار مذکور تنها بخش کوچکی از چند ده اثر تدوین شده در این عرصه است.

اما دسته دیگری از آثار، به بررسی ظرفیت‌های این نظریه، یا مقایسه آن با نظریه‌های دیگران پرداخته‌اند. *طالعی‌اردکانی* (۱۳۹۲)، در مقاله «روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی»، دو نوع روش‌شناسی بنیادین و کاربردی را مورد بررسی قرار داد و سپس، نمونه‌ای از ارتباط این دو روش را در حوزه نومیالیسم بررسی نموده است. *معلمی و زائری* (۱۳۹۵)، در مقاله «روش‌شناسی بنیادین از منظر روش‌شناسی بنیادین»، به نحوه پیدایی و عوامل شکل‌دهنده نظریه «روش‌شناسی بنیادین»، به‌عنوان نظریه‌ای در باب میناکاوی نظریه‌های علمی، با تکیه بر مبانی صدرایی، پرداخته‌اند. *بهاری، یوسفی و رستمی‌کیا* (۱۳۹۹)، در مقاله «ظرفیت روش‌شناسی بنیادین، در بازخوانی انتقادی روش‌شناسی متکلمان مسلمان، در پاسخ به مسئله تحول انواع داروین»، ابتدا، پاسخ دوازده تن از متکلمان مسلمان به نظریه داروین را بررسی نموده، سپس ظرفیت و مزایای روش‌شناسی بنیادین را به‌عنوان مسئله اصلی مقاله خود، با دو نظریه «روش‌شناسی *ایان باربور*» و «روش‌شناسی *احد فرامرز قراملکی*» مقایسه کرده‌اند. یافته‌های ایشان، حاکی از «جامعیت»، «شفافیت»، «دوری از تأویل‌گرایی»، «دوری از تقلیل‌گرایی» و زمینه‌سازی برای ایجاد یک «سیستم شناخت» و «پیش‌بینی جهت شناخت و تولید علم»، به‌عنوان برتری‌های نظریه روش‌شناسی بنیادین، در مقایسه با دو نظریه دیگر است.

همه آثار متنوع و شایسته تقدیر منتشر شده در ارتباط با نظریه روش‌شناسی بنیادین جناب استاد *پارسانیا*، به‌استفاده از آن در تبیین فرایند تکوین نظریه‌های مختلف، یا بررسی ظرفیت‌های آن معطوف بوده است. اما در این مقاله، بر آنیم تا به شرح نسبت مبانی معرفتی و غیرمعرفتی و نیز نسبت این نظریه با نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت بپردازیم.

چارچوب مفهومی

روش‌شناسی، معرفتی درجه دوم است که به مطالعه روش‌های موجود می‌پردازد و بسته به بنیادین یا کاربردی بودن موضوع مطالعه خود، به دو قسم روش‌شناسی بنیادین؛ یعنی مطالعه فرایند تکوین نظریه‌های موجود و روش‌شناسی

کاربردی؛ یعنی بررسی روش‌ها و تکنیک‌های تحقیق، که در پژوهش‌های صورت گرفته به کار رفته‌اند، تقسیم می‌شود. آنچه در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد، روش‌شناسی بنیادین است که فرایند تکوین نظریه را تبیین می‌کند. بنابراین، باید به این سؤالات پاسخ دهد که جامعه، تنها صورت معرفت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یا تعین اجتماعی محتوای معرفت را نیز باید پذیرفت؟ سؤالی که در جامعه‌شناسی معرفت، با مفهوم «عمق تعین» از آن یاد می‌شود. نقش جامعه در معرفت، علی‌است یا اعدادی؟ به عبارت دیگر بستر اجتماعی تنها زمینه‌ساز شکل‌گیری معرفت است، یا علت تکوین آن نیز می‌باشد؟ «درجه تعین»، مفهومی است که به این سؤال اشاره دارد. سؤال سوم تأثیر جامعه در معرفت را در سطوح فردی، گروهی، طبقه اجتماعی یا کل جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد که با مفهوم «سطح تعین» شناخته می‌شود. سؤال دیگر، به جست‌وجوی عامل تعیین‌کننده در میان عوامل اجتماعی مؤثر بر معرفت، تحت عنوان «عامل مسلط» می‌پردازد. و سرانجام سؤال پنجم، که «آماج تعین» نامیده می‌شود، عبارت است از: اینکه آیا همه انواع معرفت، به یک اندازه تحت تعین اجتماعی واقع می‌شوند؟ روش‌شناسی بنیادین، پاسخ به این سؤالات را با مفاهیم متفاوتی مثل عوامل معرفتی، مبادی غیرمعرفتی، عوامل فردی، عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی مطرح کرده است. منظور از «عوامل معرفتی»، نگاه به هستی، معرفت و آدم است که در بنیان‌های فرهنگ حضور دارد. مراد از «عوامل فردی»، انگیزه‌ها و ویژگی‌های شخصی افراد، و منظور از «سایر عوامل غیرمعرفتی»، زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی مؤثر بر تکوین نظریه است. بحث از عوامل معرفتی و نسبت منطقی آن با نظریه، در علم‌شناسی فلسفی یا فلسفه مضاف به آن علم بحث می‌شود. زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، و اقتصادی، در جامعه‌شناسی معرفت و عوامل فردی در روان‌شناسی معرفت، مورد بررسی قرار می‌گیرد. تحولات علوم نیز در تاریخ علم مطالعه می‌شود. اما نسبت عوامل معرفتی با نظریه از یک سو، و نقش عوامل فردی و زمینه‌های اجتماعی از سوی دیگر، در روش‌شناسی بنیادین واکاوی می‌شود. بنابراین، روش‌شناسی بنیادین، یک رویکرد میان‌رشته‌ای است که ابعاد مختلف تکوین نظریه‌های علمی را پس از ظهور نظریه، مورد بررسی قرار می‌دهد.

مسئله نظریه روش‌شناسی بنیادین

مسئله اصلی نظریه روش‌شناسی بنیادین، تبیین فرایند تکوین نظریه‌های علمی است؛ فرایندی که از ابتدای شکل‌گیری مسائل علمی یا اجتماعی، تا تکوین نظریه علمی و تأثیر شرایط اجتماعی در نظریه‌های علمی را در بر می‌گیرد. این همان مسئله‌ای است که ذهن جامعه‌شناسان معرفت را نیز به خود مشغول داشته است؛ زیرا جامعه‌شناسی معرفت، بررسی مناسبات جامعه و معرفت را در دستور کار دارد (رضوی، ۱۳۷۱، ص ۳) و تلاش می‌کند میزان تأثیر جامعه بر آگاهی افراد در مفردات (تصورات) و داوریه‌ها (قضایا و احکام) را مورد واکاوی قرار دهد (همان، ص ۱۷). به عبارت دقیق‌تر، جامعه‌شناسی معرفت، به ارتباط دانش با سایر عوامل وجودی در جامعه یا

فرهنگ و سؤالاتی از این دست می‌پردازد که کدامین عوامل فرهنگی و اجتماعی، بر معرفت و به چه میزان بر آن اثر می‌گذارند؟ چه نوع ارتباطی میان عوامل فرهنگی، اجتماعی و معرفت وجود دارد؟ این تأثیر در شکل و صورت معرفت است، یا در محتوا، وقوع، تولید و پذیرش آن؟ کدام یک از انواع معرفت، تحت تأثیر عوامل وجودی قرار دارد؟ (مولکی، ۱۳۷۶، ص ۱۱ و ۱۲) و اینکه این تبیین‌ها، به سطح فرد معطوف است، یا گروه‌های اجتماعی و جامعه را نیز در بر دارد؟ همان سؤالاتی که نظریه روش‌شناسی بنیادین، تلاش می‌کند با اتکا به فلسفه صدرایی، پاسخی برای آنها بیابد.

الگوهای نظری رقیب

در عرصه نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت، با سه الگوی کلی *اِشتارک*، *مرتن* و *توکل*، روبرو هستیم که مروری کوتاه بر آنها و همچنین، نظریه *ماکس شلر*، جایگاه نظریه روش‌شناسی بنیادین را تعیین و نسبت آن با نظریه‌های موجود را روشن‌تر می‌سازد.

اِشتارک

الگوی *اِشتارک*، چهار محور بنیان، ماهیت و درجه تعیین اجتماعی معرفت و همچنین، وجود و عدم ساختی برتر از تعیین اجتماعی معرفت را مورد بررسی قرار می‌دهد. در بنیان معرفت، منابع برون ذهنی یک اندیشه، مثل عوامل جغرافیایی، تکنولوژیک و بیولوژیک، محور بررسی است. در ماهیت تعیین اجتماعی معرفت، نوع وابستگی و ارتباط میان اندیشه و واقعیات اجتماعی بیان می‌شود. نظریه‌های همبستگی کارکردی، قرابت انتخابی و تضاد، به تبیین این بعد پرداخته‌اند. در محور درجه تعیین، اینکه کدام دسته از معرفت‌های بشری و به چه میزان به واقعیات‌های اجتماعی فرهنگی مشروط هستند و در بررسی محور چهارم، دو رویکرد پراگماتیستی با اندیشمندانی همچون *نورکیم* و *مانهایم* و رویکرد متکنتیک با اندیشمندانی همچون *ماکس شلر* و *آلفرد وبر*، به بررسی وجود و عدم ساختی برتر از تعیین اجتماعی معرفت، مورد توجه قرار می‌گیرند (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۵۴ - ۵۶). محور اول این الگو، یعنی بنیان معرفت، در روش‌شناسی معرفت بحث نشده است.

مرتن

مرتن در جامعه‌شناسی معرفت، بیش از همه تحت تأثیر *مانهایم* است. او پنج پرسش اساسی را در باب کشف رابطه فرهنگ و دستاوردهای معرفتی، با ساختار اجتماعی مطرح می‌کند و پاسخ‌های محتمل را بیان می‌کند. سؤالات او عبارتند از: شالوده وجودی فرآورده‌های ذهنی در کجا واقع می‌شود؟ چه فرآورده‌های ذهنی، به لحاظ جامعه‌شناختی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند؟ نحوه ارتباط فرآورده‌های ذهنی، با شالوده وجودی، چگونه است؟ چرا کارکردهای آشکار

و پنهان به این فرآورده‌های ذهنی، که به لحاظ وجودی مشروط‌اند، نسبت داده شده است؟ روابط منسوب به روابط شالوده‌های اجتماعی و معرفت، چه زمان حاصل می‌شود؟ (همان، ص ۳۱۵ و ۳۱۶).

الگوی مرتن، دو شالوده اجتماعی و فرهنگی را در فرآورده‌های ذهنی، مورد بررسی قرار می‌دهد. در شالوده‌های اجتماعی، منزلت، طبقه، نسل، نقش شغلی، شیوه، تولید، ساختارهای گروهی، وضعیت تاریخی، منافع، وابستگی قومی، تحرک اجتماعی، ساختار قدرت، و فرایندهای اجتماعی (رقابت، تضاد و غیره) و در شالوده‌های فرهنگی، ارزش‌ها، خلق و خواها، اوضاع مربوط به عقیده، روحیه ملی، روح زمان، نوع فرهنگ، ذهنیت فرهنگی، جهان‌بینی و اموری از این قبیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. مرتن در محور دوم قلمروهای مربوط به باورهای اخلاقی، ایدئولوژی‌ها، اندیشه‌ها، مقوله‌های تفکر، فلسفه، باورهای مذهبی، هنجارهای اجتماعی، علوم اثباتی و فناوری را از جنبه‌گزینش آنها، سطح انتزاع، پیش فرض‌ها، محتوای مفهومی، شیوه‌های تحقیق، اهداف فعالیت فکری و مسائلی از این دست را مورد تحلیل قرار می‌دهد. در خصوص نحوه ارتباط فرآورده‌های ذهنی، با شالوده‌های وجودی نیز، روابط علی یا کارکردی، روابط نمادی یا اندام‌گرایانه یا معنادار و تعابیر مبهم، برای تعیین روابط، مورد بررسی قرار می‌گیرند. در خصوص چرایی نسبت دادن کارکردهای آشکار و پنهان، به فرآورده‌های ذهنی، مرتن، حفظ قدرت، ایجاد ثبات، جهت‌گیری، بهره‌برداری، برای پنهان کردن روابط اجتماعی واقعی، فراهم آوردن انگیزه، هدایت کردن رفتار، منحرف کردن انتقاد، ایجاد انصراف از دشمنی، ایجاد اطمینان دوباره، تسلط بر طبیعت، نظام‌دار کردن روابط اجتماعی و اموری از این قبیل را مطرح می‌کند (همان، ص ۵۷ - ۵۸). روش‌شناسی بنیادین، با طرح دو دسته عوامل معرفتی و غیرمعرفتی، در تکوین نظریه، ظرفیت ورود تفصیلی به مباحث مذکور را فراهم آورده است؛ یعنی در شرح و تفصیل عوامل مطرح شده در روش‌شناسی بنیادین، می‌توان به الگویی تفصیلی ناظر به مباحث مرتن دست یافت.

توکل

الگوی توکل عمق، درجه، سطح، عامل مسلط و آماج (موضوع) تعیین را مورد بررسی قرار می‌دهد. در مؤلفه عمق تعیین، به‌طور کلی دو دیدگاه مطرح است: برخی همچون دورکیم و مارکس بر این باورند که امر اجتماعی، ماهیت و ذات معرفت را به وجود می‌آورد. در مقابل، برخی دیگر مثل ماکس شلر و ماکس وبر، تأثیر و نفوذ امر اجتماعی را فقط از حیث گزینش شکل و صورت معرفت می‌پذیرند (علیزاده، ۱۳۷۶، ص ۳۹). اما دقیق‌تر این است که این دو دیدگاه را در دو سر یک طیف و سایر نظریه‌ها را در میان آن دو قرار داد. در خصوص درجه تعیین نیز طیفی وجود دارد که به علیت طبیعی و به تأثیر اجتماعی ختم می‌شود. مسئله سطح تعیین اجتماعی معرفت را می‌توان در سطح اندیشه‌های فرد یا افراد، گروه، طبقه، ملت، جامعه، جامعه جهانی یا نسل‌های هر عصر در نظر گرفت. برخی جامعه‌شناسان، تعیین را فقط در سطح ذهنیت گروهی و طبقه‌ای قابل طرح می‌دانند. برخی دیگر، تعیین اجتماعی را

در همه سطوح، مؤثر می‌دانند. در مورد عامل مسلط نیز برخی، بر مؤلفه‌های اقتصادی، برخی دیگر، بر عوامل تکنولوژیک و حتی جغرافیایی تأکید دارند. مارکسیست‌ها، مفهوم کلیت این مؤلفه را مورد تأکید قرار می‌دهند. در مقابل ماکس شلر، در مدل عوامل واقعی و عوامل آرمانی، بر برتری عوامل واقعی مختلف تأکید می‌کنند و در هر زمان و بر اساس شرایط اجتماعی و تاریخی، برخی از آن عوامل را مانند خون و وراثت، عامل سیاسی، عامل اقتصادی و ... مؤثر و مسلط می‌دانند. سرانجام اینکه انواع مختلف معرفت مانند معرفت دینی، فلسفی، علمی و سیاسی یا ایدئولوژیک، به طور یکسان تحت تعین اجتماعی واقع شده‌اند، یا نه در محور آماج تعین مورد بررسی قرار می‌گیرد (همان، ۱۳۸۵، ص ۵۹). در میان محورهای پنج‌گانه توکل، روش‌شناسی بنیادین، در مورد مؤلفه سطح تعین، سخن صریحی ندارد، اما سایر محورها را با مبانی و مفاهیم متفاوتی مورد بررسی قرار داده است.

تعین اجتماعی معرفت از دیدگاه ماکس شلر

ماکس شلر، دو نوع آگاهی را از هم تفکیک می‌کند: نخست، معرفت کاذب (ایدئولوژی)، یا توجیه عقلانی منافع طبقات و گروه‌بندی‌های اجتماعی و غیره و دوم، صور والاتر یا واقعی معرفت که در دین، فلسفه و علوم اثباتی، تجسم می‌یابد. شلر تفکرات طبقات اجتماعی را صرفاً نوعی گرایش می‌داند که دانش محض نیستند، بلکه بر نوعی تعصبات و پیش‌داوری‌ها و بخش‌هایی از معرفت‌های سه‌گانه تکیه دارد. وی به تمایز جوهری ایدئولوژی از آن حوزه‌های سه‌گانه واقف بود، اما اساس ایدئولوژی را یک نوع معرفت والا نمی‌دانست که از ساحت مطلق، خبر بدهد و بهره‌ای مستقل از آن قلمروهای مطلق برده باشد. اکنون مؤلفه‌های فوق را از منظر شلر مرور می‌کنیم.

عمق تعین: از نظر شلر، تأثیر و نفوذ امر اجتماعی، فقط از حیث گزینش صور معرفت است، محتوای معرفت را تحت تأثیر عوامل مادی و واقعی نمی‌داند. می‌توان گفت: ماکس وبر نیز دیدگاهی شبیه با شلر دارد. اما دورکیم و مارکس، بر این باورند که محتوای معرفت توسط عوامل اجتماعی تعیین می‌شود.

درجه تعین: شلر معتقد است که هیچ نوع موجبیت یا علیت تکوینی، بین جامعه و معرفت وجود ندارد؛ زیرا از طرفی نقشی آگاهانه برای نخبگان قائل است. از سوی دیگر، نحوه گسترش فرهنگ و تعین یافتن معرفت را نتیجه ابداع نخبگان می‌داند. سپس، گرایش‌ها و پیروی اعداد بزرگ از این اعداد کوچک (نخبگان) را عامل اشاعه استقرار و گسترش فرهنگ قلمداد می‌کند.

سطح تعین: با توجه به نوع تحلیل در جامعه‌شناسی ماکس شلر، معلوم می‌شود که او تعین اجتماعی معرفت را به یک سطح خاص معرفتی منحصر نمی‌کند و آن را در سطح فرد و جامعه و سطوح بینابین، مانند گروه و طبقه قابل اعمال می‌داند.

عامل مسلط در تعین: شلر برخلاف نویسندگان مارکسیست، معتقد است: عامل مسلط تغییر می‌کند. به گمان او در هر دوره‌ای یکی از عوامل واقعی به صورت عمل تعیین کننده در می‌آید. او به جای نظریه مراحل سه‌گانه کنت،

مراحل تحول تاریخی معرفت را بر اساس عامل مسلط بنیان می‌نهد. او معتقد است. در هر دوره‌ای انواع سه‌گانه معرفت، دین، فلسفه و علم اثباتی، وجود دارند؛ ولی فقط یکی از آنها برتر است. روش‌شناسی بنیادین، عامل مسلط را در تعیین اجتماعی معرفت، به عنوان یک علت تکوینی نمی‌پذیرد. اما برای برخی از عوامل، در هر دوره تاریخی وزن و تأثیر بیشتری قائل است.

آماج (موضوع) تعیین: همه انواع معرفت به یک اندازه تحت تعیین اجتماعی واقع نمی‌شوند. مارکس با اینکه همه انواع معرفت را دچار تعیین اجتماعی می‌داند، از نوعی استقلال برای هنر از قید ساختار اجتماعی سخن می‌گوید. اما شلر، صریحاً متوجه این مسئله شده و به طور سامان‌مندی از آن بحث کرده است. او فقط شکل (صورت) معرفت را تحت تأثیر عوامل واقعی، که در هر دوره‌ای یکی از آنها سیطره می‌یابند، قلمداد کرده و محتوای آنها را به قلمرو مطلق حقایق و ارزش‌ها نسبت می‌دهد (همان، ص ۱۹۹ و ۲۰۰). روش‌شناسی بنیادین نیز برای انواع معرفت، احکام جداگانه‌ای قائل است و به معارف فرافرهنگی نیز باور دارد.

الگوی روش‌شناسی بنیادین

الگوی روش‌شناسی بنیادین، از مفاهیم متفاوتی همچون عوامل معرفتی، عوامل فردی، عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بهره برده است.

عوامل معرفتی

منظور از «عوامل معرفتی وجودی»، آن دسته از مبانی معرفتی است که در فرهنگ و جامعه علمی حضور داشته، معمولاً به صورت ناخودآگاه از سوی دانشمندان، در فرایند نظریه‌پردازی مورد استفاده قرار می‌گیرند. عوامل معرفتی هم در جامعه و در عمیق‌ترین لایه‌های فرهنگی حضور داشته و باید آنها را در زمره عوامل وجودی و در قلمروی جامعه‌شناسی معرفت، تلقی نمود و به دلیل تأثیر درونی و محتوایی در نظریه و علم، باید برای آنها نقش علی قائل شد؛ زیرا یک نظریه در عرصه فرهنگ نیز مستقل از مبانی و ملزومات خود نمی‌تواند شکل گیرد؛ یعنی یک نظریه علمی برای اینکه به لحاظ تاریخی به حوزه فرهنگ وارد شود، باید مبانی و مبادی آن، به قلمرو فرهنگ وارد شده باشد و روش تولید معرفت متناسب با آن نظریه در جامعه علمی پدید آمده باشد.

از این منظر، فرهنگ لایه‌ها و سطوح مختلفی دارد و عمیق‌ترین لایه‌های فرهنگی، لایه‌هایی است که عهده‌دار تفسیر انسان و جهان می‌باشد. مجموعه معانی‌ای که جغرافیای هستی را ترسیم کرده و انسان را در آن تعریف می‌کند، سعادت و آرمان‌های زندگی را معنا کرده و زندگی و مرگ را تبیین می‌کند. و این لایه از فرهنگ، همان بخشی است که بیشترین بنیادهای معرفتی علم را در خود جای می‌دهد. به بیان دیگر، مهم‌ترین مبادی منطقی در علم؛ یعنی مبادی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی در این لایه فرهنگ قرار می‌گیرند. این

مبادی در سطوح مختلف بعدی فرهنگ؛ یعنی در علوم و دانش‌های جزئی و کاربردی و در ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای اجتماعی پیامدهای خود را به دنبال داشته و لوازم خود را نشان می‌دهند. رویکردها، مکاتب، و نظریه‌های علمی مربوط به دانش‌های جزئی، به همراه شیوه و روش‌های تولید آنان، در لایه‌های میانی فرهنگ قرار می‌گیرند (پارسا، ۱۳۹۲، ص ۴۸). تأکید این نظریه بر مبادی معرفتی وجودی؛ یعنی بنیان‌های معرفتی حاضر در فرهنگ، آن را به حوزه جامعه‌شناسی معرفت نزدیک می‌کند. اما همچنان با طرح بحث نقدهای روش‌شناختی، ظرفیت‌های منطقی را نیز برای خود محفوظ می‌دارد.

بنابراین، تکوین نظریه در جهان علمی، علاوه بر اینکه مرهون زمینه‌های فلسفی، معرفت‌شناختی و یا زمینه‌های معرفتی مربوط به سایر علوم است، از پیشینه تاریخی علمی که در بستر آن شکل گرفته است، نیز استفاده می‌کند. حضور نظریه‌های پیشین و ذخیره معرفتی درون یک علم و تطوراتی که یک دانش در مسیر تلاش‌های عالمان گذشته داشته، نقدها و نقص‌هایی که بر نظریات گذشتگان در درون علم وارد شده، نقص‌هایی که از نظریات پیشین آشکار شده است، از جمله عوامل وجودی برای شکل‌گیری یک نظریه جدید هستند. بسیاری از نظریاتی که بر اثر تلفیق نظریات قبلی درون یک علم پدید می‌آیند، محصول تطورات درونی همان علم هستند (همان).

در مؤلفهٔ آماج تعین، روش‌شناسی بنیادین، همه انواع معرفت را به یک اندازه تحت‌تأثیر جامعه نمی‌داند. تفاوت معرفت‌های شهودی و برهانی با معرفت‌های حسی، جدلی و خطابی، و تفاوت‌های فردی در عرصه‌های انگیزشی و ویژگی‌های شخصیتی در فرهنگ‌های متفاوت، به رویکرد مذکور این ظرفیت را می‌دهد که به معرفت‌های ناب و فرافرهنگی قائل باشد (همان). اما همین معرفت‌های فرافرهنگی نیز در عوامل معرفتی، تحت‌تأثیر جامعه، آن هم به صورت علی قرار دارند.

عوامل فردی

عوامل فردی تکوین یک نظریه به زمینه‌های شخصیتی نظریه‌پرداز باز می‌گردد. نبوغ، انگیزه‌های شخصی، زمینه‌های خانوادگی، تجربیات زیستی، خصوصیات روانی، از جمله ابعاد عامل فردی است (همان). جامعه هر چند شرایط رشد و نبوغ شخص و شکوفایی استعدادهای او را فراهم می‌آورد و حتی در کودکی باورهای او را شکل می‌دهد، اما از آنجایی که پس از بلوغ فکری، فرد قادر به بازاندیشی در باورهای خود می‌باشد، رابطهٔ میان جامعه و معرفت را نباید علی، تلقی کرد؛ زیرا از طرفی نقشی آگاهانه برای افراد و به ویژه نخبگان قائل هستیم از سوی دیگر، نحوهٔ گسترش فرهنگ و تعیین یافتن معرفت را نتیجه ابداع نخبگان می‌دانیم؛ زیرا پیروی عموم افراد از نخبگان، عامل اشاعه، استقرار و گسترش فرهنگ قلمداد می‌شود.

نسبت نخبگان یا اندیشمندان با جامعه، از زوایای گوناگونی مثل کانون علائق دانشمند، تأثیر جامعه در تکوین شخصیت او، تمایز نقش های علمی، ارتباط میان دانشمندان و کارکردهای آشکار و پنهان معرفت، قابل بررسی است. این گونه بررسی عوامل فردی در تکوین نظریه، همچنان در حوزه جامعه‌شناسی معرفت قرار داشته، مرز خود را با روان‌شناسی معرفت حفظ می‌کند.

تکوین شخصیت

یکی از سازوکارهای تأثیر جامعه بر معرفت، از طریق تأثیرگذاری بر تکوین شخصیت افراد است؛ زیرا محیط اجتماعی در کنار عوامل دیگری مثل وراثت، سن، عوامل ماورائی و اموری دیگر بر تکوین شخصیت افراد اثر دارد (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵) و می‌تواند بر خلق و خو امیال و گرایش‌های فرد اثر بگذارد و او را به سوی پذیرش رویکردهای خاصی در معرفت سوق دهد، یا مسائل مورد علاقه او را تعیین نماید. اما هیچ یک از این عوامل، سلطه تام بر شخصیت او نداشته و عامل اصلی و غالب، اراده اوست.

کانون علایق

از منظر روش‌شناسی بنیادین نیز کانون علایق افراد، کاملاً تحت تأثیر جامعه قرار دارد؛ زیرا کانون علایق یا مسئله به عنوان نقطه آغاز علم، پدیده‌ای است که بر اثر ناسازگاری در درون یک مجموعه فرهنگی به وجود می‌آید. به همین دلیل، امری نسبی و تاریخی است (پارسائیه، ۱۳۹۲، ص ۵۵)؛ یعنی مسئله، خواه علمی باشد خواه اجتماعی، در شرایط اجتماعی خاص ایجاد می‌شود و مسائل هر دوره‌ای، می‌تواند متفاوت باشد. اما همین مسائل موجود نیز مورد توجه همه اندیشمندان قرار نمی‌گیرند. مبانی معرفتی، شرایط اجتماعی سیاسی و ویژگی‌های فردی است که ذهن اندیشمندان را به سوی برخی مسائل سوق می‌دهد و از برخی مسائل دیگر منصرف می‌سازد. روشن است در انتخاب مسئله نیز اراده نقش اساسی داشته، و سایر عوامل نقش اعدادی دارند.

تمایز نقش علمی

تمایز ساختی در جامعه، زمینه‌ساز اشتغال تمام وقت عده‌ای به فعالیت‌های علمی خواهد بود که از سوی سازمان‌های مذهبی یا حکومتی، حمایت می‌شوند (توکل، ۱۳۷۰، ص ۳۵). حمایت‌های سیاسی و اقتصادی، بستر مناسب شکوفایی انگیزه‌ها و افزایش سطح توانمندی‌های فردی را به دنبال دارد؛ زیرا نقش دانشمند، مانند همه نقش‌های اجتماعی، تابع مجموعه‌ای از انگیزش‌ها و پاداش‌ها است. بنابراین، حمایت‌ها و پاداش‌های مشروع، انگیزه لازم و بستر مناسب برای ایفای نقش‌های علمی را فراهم می‌آورد (همان، ۳۸). هر چند نمی‌توان و نباید انگیزه‌های الهی را در میان بسیاری از دانشمندان و نقش تکلیف‌گرایی مذهبی را بر آنها نادیده گرفت.

ارتباط میان دانشمندان

ارتباط و تعامل علمی میان دانشمندان، به خصوص افرادی که رویکردهای متفاوتی دارند، نیز عنصری اساسی در ایجاد انگیزه و شکوفایی استعدادهاست؛ زیرا یک عامل مهم و مؤثر در پیشرفت علم، ترکیب ایده‌هاست که در سایه ارتباط میان دانشمندان محقق می‌شود. از این رو، علم بایستی هم از الگوهای برنامه‌ریزی شده و هم از الگوهای برنامه‌ریزی نشده، ارتباط استفاده کند (همان، ص ۴۱). این ارتباطات علمی، می‌تواند از طریق مطالعه آثار سایر اندیشمندان، یا مکاتبه، مناظره و شرکت در دوره‌های آموزشی یکدیگر محقق شود.

اما تعامل علمی میان اندیشمندان دانشگاهی و حوزوی، داخلی و خارجی، مسلمان و غیر مسلمان، شیعه و سنی و به‌طور کلی، تعامل با دیگران، در جامعه فعلی ما، وضعیت مناسبی ندارد. به طوری که در برخی از عرصه‌ها، اصلاً ظرفیت گفت‌وگو وجود ندارد.

یکی از ظرفیت‌های رسمی تعاملات علمی، جلسه دفاع رساله‌های دکتری است. اگر استادان راهنما، مشاور و داور، از مراکز متفاوت داخلی و خارجی و با رویکردهای مختلف انتخاب شوند، امکان گفت‌وگوی علمی فراهم خواهد آمد. هرچند امروزه در جلسات دفاع، به گزارش چند دقیقه‌ای از سوی دانشجو و ارائه نقدهای مفصل داوران در جلسه پیش‌دفاع و اکتفای دانشجو، به ارائه اصلاحات صورت گرفته در جلسه دفاع، اکتفا می‌شود و از یک گفت‌وگوی علمی مفصل پرهیز می‌شود.

کارکردهای معرفت

سرانجام باید همانند مرتون به تأثیر کارکردهای انواع معرفت و پذیرش آنها در انگیزه اندیشمندان نیز توجه نمود. در این خصوص، دو دسته کارکردهای آشکار و پنهان وجود دارد؛ چرا که افراد به دلیل حفظ قدرت، هدایت کردن رفتار، منحرف کردن انتقاد و اموری از این قبیل (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۵۷ - ۵۸)، به سوی انواع خاصی از معرفت گرایش پیدا می‌کنند.

عوامل سیاسی

عوامل سیاسی و اقتصادی، معمولاً به صورت ترکیبی بر علم تأثیر می‌گذارند. البته عامل سیاسی، به دلیل نیازهای دولت‌ها، تأثیر جدی و جداگانه‌ای نیز بر علم خواهد داشت (توکل، ۱۳۷۰، ص ۳۳). از دیدگاه روش‌شناسی بنیادین، تأثیر عوامل سیاسی در فرهنگ‌های گوناگون، متفاوت است. فرهنگ دنیوی، همان‌گونه که در لایه‌های عمیق خود، رویکردهای حس‌گرایانه را به دنبال می‌آورد، به سوی تقدم اراده انسانی بر حقیقت و علم نیز گام برمی‌دارد و به تدریج، سیاست را بر ساختار درونی معرفت علمی حاکم می‌گرداند (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۵۵). به ویژه هنگامی که

برخی از گروه‌های اجتماعی، نتایج تحقیقات علمی را به زیان منافع خود می‌دانند و به همین دلیل، تلاش می‌کنند که آن را محدود یا محو نمایند (توکل، ۱۳۷۰، ص ۴۳).

حاشیه‌نشینی علم نسبت به سیاست و قدرت، یکی از مهم‌ترین ابعاد واقعیت فرهنگی جهان مدرن است. جایگاه علم نسبت به سیاست و قدرت نظیر جایگاه آن نسبت به اقتصاد است و این جایگاه، متناسب با پیوندی است که بین اقتصاد و سیاست برقرار است. نظریات علمی به موازات کاربرد و اهمیت اقتصادی خود، از موفقیت و حساسیت سیاسی نیز برخوردار می‌شوند. و این امر، بسیاری از فعالیت‌های علمی را مشمول مراقبت‌ها و رقابت‌های سیاسی می‌گرداند (پارسانیا، ۱۳۹۲).

عوامل اقتصادی

برخی از نظریه‌ها، بر اهمیت منافع اقتصادی و گروه‌بندی‌های طبقه‌ای و اعتقاد به سرشت ایدئولوژیک بخش اعظم اندیشه اجتماعی، تأکید دارند (مولکی، ۱۳۷۶، ص ۲۷)؛ زیرا نیازهای اقتصادی و علمی، با روش‌های پیچیده و اغلب متقابلاً سودمند، بر هم اثر می‌گذارند. هر چند برخی از دانشمندان بر این باورند که این رابطه، به خلوص علم صدمه می‌زند (توکل، ۱۳۷۰، ص ۳۲). اما از منظر روش‌شناسی بنیادین، میزان و نوع تأثیر عوامل اقتصادی، در فرهنگ‌های مختلف، تفاوت دارد. در جهانی که فرهنگ آن بر بنیان‌های معرفتی دنیوی سازمان یافته است، اقتصاد نقش مهمی در فرآیند تولید علم ایفاء می‌کند؛ زیرا در چنین فرهنگی، عقلانیت و علم هویت‌آفرین پیدا کرده و وسیله سلطه و اقتدار آدمی بر طبیعت است. نقش ابزاری علم، به تدریج بعد شناختاری علم را تضعیف کرده، و رویکردهای پراگماتیستی و سودگرایانه به دانش را تقویت می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۵۲). غفلت از هویت شناختاری علم، به افول دغدغه حقیقت در سطح فرهنگ عمومی و جامعه علمی منجر می‌گردد و این مسئله، به نوبه خود، عوامل اقتصادی را به عنوان عوامل برتر وجودی در می‌آورد. جامعه‌ای که نگاه دنیوی و پراگماتیستی به علم دارد، در برنامه‌های اجتماعی خود رویکردی فناورانه به علم خواهد داشت. این رویکرد، برنامه‌ریزی‌های علمی را در حاشیه برنامه‌های مدرن توسعه قرار می‌دهد. اما در فرهنگ‌های مبتنی بر وحی، اقتصاد نقش اعدادی خواهد داشت.

عوامل فرهنگی اجتماعی

برخی جامعه‌شناسان، بر این باورند که هیچ محصول فرهنگی بشری، نمی‌تواند به نحوی مناسب از منظری فاقد زمان تحلیل شود (مولکی، ۱۳۷۶، ص ۲۸). از این منظر، دو شالوده اجتماعی و فرهنگی در فرآورده‌های ذهنی، مورد توجه قرار گرفته‌اند. نظام ارزشی، نظام آموزشی و قشربندی اجتماعی نیز از جمله ابعاد عوامل فرهنگی و اجتماعی مؤثر بر معرفت است.

از منظر روش‌شناسی بنیادین، فرهنگ سکولار و دنیوی همان‌گونه که در لایه‌های عمیق خود، فلسفه‌های ماتریالیستی و رویکردهای آمپریستی و حس‌گرایانه را به دنبال می‌آورد، به سوی تقدم اراده انسانی، بر حقیقت و علم نیز گام برمی‌دارد و این امر در گام‌های نخستین، با رسمیت بخشیدن به تعریف پوزیتیویستی علم، دامنه دانش علمی را به آگاهی‌های تجربی و آزمون‌پذیر محدود نموده و به این ترتیب، ظرفیت علم را برای داوری نسبت به آرمان‌ها و هنجارها و جهت‌گیری‌های سیاسی نابود می‌کند. در گام‌های بعدی، سیاست را بر ساختار درونی معرفت علمی حاکم می‌گرداند. صورت کامل این غلبه را در بخشی از اندیشه‌های پست مدرن و تفسیری که فوکو را از رابطه قدرت و دانش بیان می‌کند، می‌توان مشاهده نمود.

نظام ارزشی

برخی ارزش‌ها به صورت مستقیم و برخی دیگر، به صورت غیرمستقیم بر رشد علم اثر دارند. ارزش‌های جهان مدرن مثل عقلانیت، دنیاگرایی، آزادی‌گرایی و تلاش فعال، در برابر سازگاری منفعلانه را موجب رشد علم شمرده‌اند. برخی ارزش‌ها، مثل آنهایی که برابری و میزان تحرک اجتماعی را افزایش می‌دهند، چون موجب گزینش درخشان‌ترین استعدادها برای نقش‌های علمی می‌شوند، به صورت غیر مستقیم بر رشد علم اثر دارند (توکل، ۱۳۷۰، ص ۳۰). اما باید توجه داشت که ارزش‌های حامی و زمینه‌ساز رشد علم، اختصاصی به جهان مدرن ندارند و از آنجایی که در هر جامعه‌ای، ارزش‌ها و عقاید مذهبی پیوندی تنگاتنگ دارند (همان، ص ۳۳) و بسیاری از ارزش‌های دینی، به ویژه دین اسلام، دانشمندان را به سوی فعالیت‌های علمی سوق می‌دهند، در جوامع دینی نظام ارزشی حامی رشد و توسعه علم خواهد بود.

نظام آموزشی

حفظ و توسعه علم به وسیله آن دسته از نظام‌های آموزشی تأمین می‌شود که تخصص کافی و همراهی با علوم رو به رشد همان دوره را داشته باشد (همان، ص ۳۴). تربیت متخصص، تربیت انسان و اجتماعی کردن، سه هدف اساسی اغلب نظام‌های آموزشی است که با اولویت بخشیدن به هر یک از این اهداف، با نظام‌های آموزشی متفاوتی روبرو خواهیم بود.

نظام قشربندی

نظام‌های اجتماعی باز در کنار حمایت ارزش‌ها از علم، ورود افراد با استعداد به عرصه‌های علمی را فراهم می‌کند که پیشرفت علم را به دنبال دارد (همان، ص ۳۵). در جوامعی که ارزش‌ها، علم و علم‌آموزی را تشویق می‌کنند و افراد طبقه مختلف، اجازه علم‌آموزی را می‌یابند، استعدادها فراوانی به شکوفایی خواهند رسید که به رشد و توسعه علوم دامن می‌زند. البته تنها، اجازه علم‌آموزی به یک قشر یا همه اقشار اجتماعی نقش ایفا نمی‌کند، بلکه

ایجاد فرصت‌های برابر یا نابرابر آموزشی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. نکته دیگر اینکه مفهوم قشربندی نباید ذهن پژوهشگر را به سوی نظام‌های کاستی و قبیله‌ای معطوف کند؛ چرا در نظام‌های به ظاهر باز هم یک نوع قشربندی پنهان، به ویژه در دسترسی نابرابر به فرصت‌ها آموزشی وجود دارد.

عوامل نظامی

سیاست به موازات غلبه بر علم در حاشیه قدرت قرار می‌گیرد و این امر، اهمیت عوامل نظامی را نیز، در تکوین علم، خصوصاً در جهان امروز، که جهان غلبه سیاست بر دانش است، نشان می‌دهد. نقش تعیین‌کننده عوامل نظامی در تکوین علم ابزاری مدرن، به گونه‌ای است که بسیاری از علوم و صنایع، پیشرفت‌های خود را مرهون این دسته از عوامل می‌بینند. همان‌گونه که سطح عالی بخشی از این علوم، در زمره اسرار نظامی جهان امروز به حساب می‌آید (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۵۴). اختراعات و ابداعات فراوان، با انگیزه‌های نظامی و استفاده آنها در عرصه‌های غیر نظامی، که مصادیق فراوانی دارد، تحت این عامل قابل تبیین است.

عوامل ایدئولوژیک

ایدئولوژی در تعریف مصطلح آن، ناظر به بخشی از معرفت غیرعلمی است. ایدئولوژی، به معنای معرفتی است که برای توجیه شعبه‌ای از زندگی و زیست تولید می‌شود. ایدئولوژی به دلیل رویکرد توجیه‌گرانه خود، دانشی تحریف شده است و بیشتر در حاشیه قدرت و تحت تأثیر آن تولید و توزیع می‌شود. ایدئولوژی، هویت سیاست و قدرت را توجیه کرده و جهت‌گیری و سمت و سوی آن را نشان می‌دهد. بنابراین، تأثیر انگیزه‌ها و عوامل ایدئولوژیک در تکوین علوم مختلف، از قبیل تأثیر قدرت و سیاست است. هر جامعه‌ای تحت تأثیر ایدئولوژی خود، امکانات خود را برای پیدایش و یا توسعه برخی از علوم بسیج کرده، یا آنکه ظرفیت‌های برخی از علوم را محدود و مقید می‌گرداند. بر اساس تعریفی که از ایدئولوژی ارائه شد، تأثیر ایدئولوژی بر علم، در حقیقت تأثیر قدرت و سیاست بر آن است؛ سیاست از طریق ایدئولوژی اولاً، هنجارها و ارزش‌هایی حاکم بر علم و ثانیاً، موضوعاتی را که علم به آنها می‌پردازد، تعیین می‌کند. در جهان امروز علم و نظریه‌های علمی در جایگاهی قرار گرفته‌اند که تأثیر ایدئولوژی، به مرزهای بیرونی آن محدود نمی‌شود، بلکه ایدئولوژی در ساختار درونی آن نیز تأثیرگذار است. نظریات پست مدرن، نظریه‌هایی هستند که تأثیر ایدئولوژی بر علم را به لحاظ نظری نیز به رسمیت می‌شناسند.

عامل مسلط

در مورد عامل مسلط، برخی، بر مؤلفه‌های اقتصادی و برخی دیگر، بر عوامل تکنولوژیک و حتی جغرافیایی تأکید دارند. برخی نیز بر برتری عوامل واقعی مختلف، در مقایسه با عوامل آرمانی، تأکید می‌کنند و در هر زمان و بر اساس شرایط اجتماعی و تاریخی، برخی از آن عوامل را مانند خون و وراثت، عامل سیاسی، عامل اقتصادی و ...

مؤثر و مسلط می‌شمارند (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۵۹). برخی نیز بر این باورند که عامل مسلط در هر دوره تغییر می‌کند. به عبارت دیگر، در هر دوره‌ای یکی از عوامل واقعی به صورت عامل تعیین کننده ظهور می‌یابد (همان، ص ۱۹۹ و ۲۰۰).

از دیدگاه روش‌شناسی بنیادین نیز نظریه از زمینه‌های معرفتی و زمینه‌های وجودی دیگری، که بیشتر جنبه انگیزشی و غیرمعرفتی دارند، بهره می‌برد، بلکه تأثیر این دست از زمینه‌ها، کمتر از زمینه‌های معرفتی نیست. البته باید توجه داشت که تأثیر زمینه‌های معرفتی و انگیزه‌ها و عوامل غیرمعرفتی فردی و اجتماعی، در تکوین نظریه‌های علمی در شرایط فرهنگی و تاریخی مختلف یکسان نیست. دست کم این تأثیرات در همه شرایط، به صورتی واحد به رسمیت شناخته نمی‌شوند (پارسانیا، ۱۳۹۲، ص ۵۴).

بنابراین، در فرهنگ‌هایی که حقایق علمی با صرف‌نظر از معرفت و آگاهی فردی و اجتماعی به رسمیت شناخته می‌شوند و تأملات عقلی و دریافت‌های شهودی و وحیانی، نسبت به آن حقایق در بین نخبگان علمی حضور زنده دارند، تأثیر زمینه‌های معرفتی در آنها فعال‌تر است. در این نوع فرهنگ‌ها، زمینه‌های معرفتی، برتری خود را بر انگیزه‌ها و عوامل غیرمعرفتی حفظ می‌کنند. اما در فرهنگ‌هایی که به دلیل هویت دنیوی و سکولار خود و تحت تأثیر حس‌گرایی، عالم حقایق را که همان جهان نخست است، محدود و مقید می‌گردانند. دامنه تأثیر عوامل غیرمعرفتی افزایش می‌یابد (همان، ص ۵۵). اما در هیچ یک از این فرهنگ‌ها، نمی‌توان از عامل مسلط سخن گفت؛ چرا که فشارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، اختیار انسان را سلب نمی‌کند و سرانجام، این فرد است که تصمیم به همراهی با جامعه یا ایستادگی در مقابل آن می‌کند.

نسبت مبانی معرفتی با مبادی غیر معرفتی

تاکنون از دو دسته مبانی معرفتی و غیرمعرفتی و تأثیر آن بر تکوین نظریه سخن گفتیم که بیشتر بر تأثیر شرایط اجتماعی بر معرفت تأکید داشت. اما اکنون این سؤال مطرح است که چه نسبتی میان این دو دسته مبادی بر قرار است؟ به عبارت دیگر، مبادی معرفتی چه تأثیری بر شرایط اجتماعی دارند؟ یعنی آیا علوم، همواره باید منتظر شرایط اجتماعی مطلوب برای ظهور، رشد و شکوفایی خود باشند؟ یا علم می‌تواند شرایط معرفتی را به نفع خود تغییر دهد و به اصطلاح، شرایط رشد خود را فراهم کند؟ این سؤالات، می‌تواند طبقه‌بندی جدیدی از علوم با ملاک تأثیرگذاری بر جامعه را به دنبال داشته باشد. اینکه برخی علوم ظرفیت‌های راهبردی و سیاست‌گذاری داشته و می‌توانند شرایط را به نفع خود تغییر دهند و برخی دیگر، از چنین ظرفیتی برخوردار نبوده و در این زمینه، نیازمند علوم دیگری هستند، ملاکی است که می‌توان ترابط علوم را بر اساس آن بازخوانی کرد. تبیین این مسئله، مجال دیگری می‌طلبد.

ظرفیت‌های راهبردی اندیشه شیعی

باورهای شیعی، به دو دسته اصول و فروع تقسیم می‌شوند. باورهای اصولی که از سنخ علم می‌باشند، در سه علم کلام، فلسفه و عرفان و باورهای فرعی که با سنخ عمل می‌باشند، در علم فقه مورد بررسی قرار می‌گیرند. باورهای شیعی، اصول بسیاری از جمله اعتقاد به توحید و معاد و باورهای فرعی احکام عملی در عرصه عبادات، معاملات و تعاملات سیاسی و اقتصادی را در بر می‌گیرد. اما مهم‌ترین بخش اعتقادی شیعه، مربوط به امامت و رهبری است. تشیع، امامت و احکام حکومتی را همانند احکام و قوانین کلی دارای پیوندی الهی می‌داند و تعیین و نصب امام را از افعال خداوند می‌شمارد. این‌گونه باورهای اصولی، هنجارهایی را در فقه به دنبال داشته که موجودیت و بقای فقه را در طول تاریخ اسلام حفظ کرده است. این همان ظرفیت‌های راهبردی علم فقه است که قادر است شرایط اجتماعی را به نفع برخی علوم تغییر دهد.

فقه سیاسی

فقه سیاسی، احکام مربوط به امور سیاسی را تعیین می‌کند، اما باورهای سیاسی شیعی، در خصوص حاکمیت و تعامل با حکومت‌ها و حاکمان در تبیین مسئله این پژوهش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا بر شرایط سیاسی تأثیر گذاشته و قدرت لازم برای رشد و شکوفایی یا حداقل حفظ برخی علوم فراهم می‌آورد. از دیدگاه شیعه، حق حاکمیت از آن خداست؛ حقی که از سوی خداوند به عهده پیامبر ﷺ نهاده شده است و پس از ایشان نیز به نص الهی، به «اولی الامر» که از سوی او نصب و تعیین شد انتقال یافته است. این حاکمیت در عصر غیبت، از طریق نایبان عام ائمه معصومین، که همان مجتهدان جامع شرایط هستند، استمرار می‌یابد. هر حاکمی نیز که از نصب الهی برخوردار نباشد، والی جور و مصادق طاغوت است و هرگونه همکاری و همراهی با آن حرام است.

بنابراین، شیعیان جز در مواردی که از رهبران الهی خود اذن خاص یا عام داشته باشند، حق همکاری با دستگاه حاکم جور و دخالت در امور اجتماعی مسلمین را ندارند.

سیاست‌های سلبی و ایجابی

در یک تقسیم‌بندی کلی، عملکرد شیعیان را در قبال حکومت‌های نامشروع، به دو سیاست مثبت و منفی می‌توان تقسیم کرد. سیاست منفی، مربوط به زمانی است که والی جور، با استفاده از برخی امکانات اجتماعی بر عرصه قدرت تکیه زده است و راهی برای مخالفت با آن و یا ساقط کردن آن وجود ندارد. در این مقطع، سیاست صبر و انتظار صورت سلبی دارد و مسلمانان با پرهیز و دوری از دولت و اقتدار

اجتماعی، در انتظار فرج، دولت آرمانی را در باور و اندیشه خود گرامی می‌دارند. همراهی و همکاری مردم با دولت در این هنگام، به ضرورت‌های اولیه زندگی فردی و از باب الزام و اجبار و در حد تقیه و مانند آن است. در این شرایط، با آنکه دولت دارای اقتدار است، از هر نوع مشارکت و همراهی مردم در مسائل اجتماعی محروم است. اقتدار دولت در موقعی که مشارکت و همراهی مردم را در کنار خود نداشته باشد، به زور و عواملی از این قبیل مستند خواهد بود.

اما سیاست مثبت، مربوط به زمانی است که به رغم نامشروع بودن حکومت، زمینه عمل فعال اجتماعی برای تاسیس عادلانه مصالح اجتماعی مسلمین و تحصیل نیازهای ضروری جامعه اسلامی وجود داشته باشد. اگر سیاست اجتماعی مثبت، مستلزم همکاری با نظام ظلم و پذیرش آن باشد، تنها در صورتی جایز است که مفسد آن کمتر از مصالح آن باشد.

فقه قضایی

در فقه قضایی، احکام مربوط به منازعات، مرجع رسیدگی و اجرای احکام مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بخش از فقه، راهبردهایی را در دست‌یابی به منزلت اجتماعی، به عنوان زمینه‌ساز رشد و شکوفایی برخی از علوم به ارمغان می‌آورد؛ زیرا در فقه قضایی شیعه، شیعیان نمی‌توانند به قاضیانی مراجعه کنند که از سوی حاکمان غیر الهی در جامعه منصوب شده‌اند، بلکه باید به فقهای آشنا، به استنباط احکام که در زمان غیبت نیز حضور دارند و نصب آنها مقید به زمانی خاص نیست، به عنوان قاضی مراجعه شود.

فقه اقتصادی

فقه اقتصادی، احکام مربوط به معاملات و امور مالی را معین می‌کند. این بخش از فقه، راهبردهایی را در جهت تامین شرایط اقتصادی رشد برخی از علوم فراهم می‌آورد. خمس و زکات، دو حکم از احکام ثابت و کلی اقتصاد اسلامی است. قرار گرفتن امام یا نائب ایشان، در مرکز جمع و توزیع این اموال و عدم جواز پرداخت آنها به حاکمان جور، موجب تقویت توان مالی تشیع، به ویژه رهبری آن می‌شود تا بدین‌رو، نیازهای اقتصادی جامعه شیعی در ابعاد مختلف فرهنگی و سیاسی آن مرتفع گردد.

بنابراین، علم فقه مبتنی بر مبانی کلامی خود، در سه عرصه سیاسی، قضایی و اقتصادی، راهبردهایی را به ارمغان می‌آورد که به تغییر وضعیت موجود و تأمین قدرت، منزلت و ثروت مورد نیاز جامعه شیعی معطوف است. روشن است دست‌یابی به منابع نادر اجتماعی، در ضمن راهبردهای فقهی، همگی معطوف به علم نیست، اما قادر است شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نسبتاً مناسبی برای رشد و شکوفایی برخی از علوم فراهم آورد.

نتیجه گیری

روش شناسی بنیادین، نظریه‌ای است که به تبیین فرایند تکوین نظریه می‌پردازد. بر اساس این نظریه، عوامل معرفتی در همه انواع معرفت نقش علی دارند. اما عوامل فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی، بسته به نوع فرهنگ، می‌توانند تأثیر علی یا اعدادی داشته باشند. در فرهنگ‌های سکولار و دنیوی، تأثیر این عوامل، بیشتر علی است و در محتوای معرفت تأثیر می‌گذارد. اما در حقیقت آنچه را به عنوان معرفت عرضه می‌کند، از عرصه معرفت خارج است. اما در فرهنگ‌های عقلانی و وحیانی، نقش عوامل غیر معرفتی، بیشتر اعدادی است و فقط شرایط رشد و افول علم را فراهم می‌آورند.

این نظریه علاوه بر اینکه قادر به تبیین فرایند تکوین نظریه در علوم مختلف است، الگوی مناسبی برای مطالعه و آموزش نظریه‌های علمی می‌باشد؛ چرا که زمینه فهم دقیق و نقد نظریه‌های موجود و همچنین، ابداع نظریه‌های جدید را به ارمغان می‌آورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع

- پارسانیا حمید، ۱۳۸۹، *حدیث پیمانه پژوهشی در انقلاب اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف.
- _____، ۱۳۹۰، *روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، قم، کتاب فردا.
- _____، ۱۳۹۲، *نسبت نظریه و فرهنگ، در مجموعه مقالات بومی سازی جامعه‌شناسی*، معاونت پژوهش، گروه جامعه‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- توکل محمد، ۱۳۷۰، *جامعه شناسی علم*، بی جا، بی تا.
- رضوی مرتضی، ۱۳۷۱، *گذری بر جامعه‌شناسی شناخت*، تهران، کیهان.
- علیزاده، عبدالرضا، ۱۳۷۶، «نگاهی به جامعه‌شناسی معرفت ماکس شلر»، *حقوقی دادگستری*، ش ۱۱ و ۱۲.
- _____، ۱۳۸۵، *جامعه‌شناسی معرفت جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی و معرفت‌های بشری*، زیر نظر محمد توکل، چ دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۶، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مولکی مایکل، ۱۳۷۶، *علم و جامعه شناسی معرفت*، ترجمه حسین کچویان، تهران، نی.